

زبان‌شناخت، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دوفصل‌نامه علمی - پژوهشی، سال نهم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۷، ۴۹-۷۳

بازنگری قطعهٔ ac (M2 II)

محسن میرزایی*

چکیده

در دست‌نویس M2 II از مجموعهٔ متون تورفانی، برابر با قطعهٔ ac در تقسیم‌بندی موضوعی مری بویس، به دو نیرو اشاره شده است: نیروی روشنی و نیروی تاریکی. آندرئاس و هنینگ در ترجمه و تفسیر این قطعه، نیروی روشنی را به دو بخش فعاله، که نجات خواهد یافت، و منفعله که تا ابد در ظلمت گرفتار خواهد ماند، تقسیم کرده‌اند. با آنکه محققان بعدی در ترجمهٔ این قطعه متأثر از ایشان بوده‌اند، در خصوص نیروی روشنی فعال و منفعل یا سکوت کرده و یا به گونه‌ای مبهم بدان اشاره کرده‌اند. ترجمه‌های پیشنهادی محققان در موارد متعددی به دلیل عدم رعایت نحو کلام، و نیز اعمال تغییراتی در تقسیم‌بندی موضوعی پاراگراف‌های کاتب، مبهم است. در این مقاله نشان خواهیم داد که: میحثی تحت عنوان نیروی روشنی فعاله و منفعله در کیش مانی وجود ندارد؛ محققان در تصحیح انتقادی متن توجهی به تقسیم‌بندی موضوعی کاتب نداشته‌اند؛ ساختار نحوی کلام ساده و روان است و علت ابهام نحوی و معنایی متن را باید در نوع برداشت محققان جست.

کلیدواژه‌ها: پهلوی اشکانی، مانی، نیروی روشنی، فعاله، منفعله

۱. مقدمه

قطعهٔ ac (M2 II) از دست‌نویس‌های مانویان به زبان پهلوی اشکانی^۱، خلاصه‌ای موجز است از گرفتاری آغازین بخشی از نور و روند خلاص نهایی آن در آخرالزمان. این قطعهٔ داستانی، شامل چند پرده بوده و سیر بیان داستان و زاویهٔ دید روایتگر (احتمالاً مانی) در هریک از این پرده‌ها مشخص شده است. مسألهٔ مورد بحث آن است که آیا داستان توالی

*استادیار فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه تبریز، mohsen311@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۶/۰۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۹/۰۵

تاریخی خود را بر حسب تقدم و تأخر وقایع حفظ کرده است یا نه؟ در واقع برخی از ابهامات قطعۀ ac به واسطه عدم تشخیص توالی وقایع پدید آمده است. بر اساس آنچه که در این مقاله خواهد آمد، به نظر می‌رسد که این داستان سیر منطقی خود را موبه‌مو حفظ کرده، روایتگر آن کاملاً بر توالی آنچه می‌گفته واقف بوده و روند صحیح داستان رعایت شده است، اما محققین در بررسی‌های خود توالی داستان را جابه‌جا کرده و به آشکال دیگری نشان داده‌اند؛ آنگاه در تفسیر متن به ناچار رابطه نحوی کلام را به شکل دیگری تفسیر کرده، و خصوصاً به خاطر غامض نویسی مؤلف و یا کلمات و اصطلاحات نامعلوم - که تعداد آن هم بسیار کم است - سهوهایی را به وی نسبت داده‌اند. اینجاست که با بررسی و تفسیر نحوی و نیز تحلیل معنایی این قطعۀ، ضمن تأکید بر توالی منطقی داستان، سعی داریم ابهامات و شبهاتی را که محققین در ترجمه متن و نقش کلمات آن دیده‌اند، با ارائه راه حل و تفسیر خود برطرف سازیم.

در بررسی خود نشان خواهیم داد که محققین با تکیه بر پژوهش‌های پیشین، کار بررسی متن را پایان یافته دانسته و به متن اصلی مراجعه نکرده‌اند. عدم توجه به کار کاتب و نادیده گرفتن مکتوب و شیوه کتابت او از یک سو، و ترجمه‌های تحت‌اللفظی که در آن مقوله دستوری کلمات بر اساس زبان مقصد تحلیل شده است، محققان را تا حدی در درک کلام روایتگر متن به دشواری انداخته است. البته در این خصوص همه دانشمندان یکسان عمل نکرده‌اند؛ ظاهراً عموم محققان بررسی‌های خود را بر مبنای اثر آندرناس و هنینگ - که در ترجمه خود تغییراتی در تقسیمات متن ایجاد کرده‌اند - تنظیم و تدوین نموده‌اند. لازم به ذکر است که تقسیم‌بندی موضوعی کاتب متن از نظر ظاهری بسیار مشخص بوده، به طوری که وی هر یک از مقولات مورد بحث خود را با فاصله‌ای معنادار و با استفاده از علائم سجاوندی از مطلب قبلی جدا کرده است. مسأله اینجاست که محققان در بررسی‌های خود هر یک مستقلاً یا با واسطه، این قطعۀ را به بخش‌هایی تقسیم کرده‌اند. عدم توجه به کار کاتب و روایتگر متن، در چند مورد ابهاماتی در ذهن محققان ایجاد کرده، آنگاه طی تفسیر و تحلیل متن، و در پاسخ به این ابهامات، مفروضات و نتایجی هم شکل گرفته است. این ابهامات با فرض گرفتن مقولاتی به نتیجه رسیده که اساساً آن مقولات در کیش مانی موضوعیتی ندارند، مانند: قائل شدن به وجود دو نیروی روشنی و یک نیروی تاریکی؛ وجود نوعی نیروی تاریکی؛ یا تلویحاً سه گوهری به جای دو بنی؛ و یا اشاره به دو قدرت فعاله و منفعله در دو دیدگاه و ارائه دو تفسیر از آن. در متنی با محتوای قطعۀ ac، که مطالب

آن به صورت‌های مختلف در دست‌نویس‌های موجود و حتی در گزارش‌های نویسندگان دوره اسلامی دیده می‌شود، فرض وجود دو نیروی روشنی، مقوله منحصر به فردی بوده و تا کنون شواهدی برای آن یافت نشده است.

مقاله حاضر دارای سه بخش است: در بخش اول (ش. ۲)، موضوع کلی داستان و توالی رویدادهای آن به اختصار خواهد آمد. بخش دوم (ش. ۳) به ترجمه متن اختصاص یافته است. این ترجمه، بدون شرح و توضیح ارائه گردیده، به طوری که منظور روایتگر متن به دلایلی که در بخش سوم (ش. ۴) خواهد آمد گاه مبهم به نظر می‌رسد. در بخش سوم (ش. ۴)، که مبحث مفصل و اصلی ماست، آرای محققان مورد بررسی قرار خواهد گرفت و توضیح و شرح نقش دستوری کلماتی که در بار معنایی متن نقش تعیین‌کننده‌ای دارند، به تفصیل خواهد آمد. همچنین مرجع ضمائر و نقش دستوری و بار معنایی آن‌ها در پیوند با متن بررسی گردیده و تفاوت دیدگاه‌ها نشان داده خواهد شد؛ بدین ترتیب توالی منطقی متن نیز روشن می‌گردد. در این مقاله، بحث اصلی ما از بند اول متن تا انتهای بند ششم خواهد بود^۲ اما برای یکدستی کار خود، ترجمه کل قطعه را در پایان ارائه خواهیم کرد. عنوان این قطعه در دو بخش مجزا، قسمتی بالای صفحه راست و قسمت دیگر بالای صفحه چپ از یک صفحه دوبرگی، از راست به چپ بدین صورت آمده است:

(M2 II R H) wysp'n šhr'n ncyh[yd]؛ (M2 II V H) [py]whn 'wd wyndyšn 'yg

۲. بخش اول: موضوع داستان و توالی وقایع آن

طرح کلی داستان این قطعه شامل شش پرده متوالی بوده و بررسی ما (رک: بخش سوم) نشان می‌دهد که روایتگر متن، روند وقایع را به دقت و با ترتیب زیر پیموده است. کاتب متن نیز کاملاً بر موضوع مورد بحث واقف بوده و حتی نشانه‌های مشخصی برای این شش پرده ارائه و خواننده را راهنمایی کرده است^۳:

الف. انوار رزمجو نورهایی را که آلوده نگشته‌اند، به بهشت نور رهنمون می‌گردند؛ درست همچون چادر نشینان که از جایی کوچ کرده و در جایی دیگر مستقر می‌گردند.

ب. بخشی از نور یا «نیروی روشنی» چنان با ظلمت مخلوط گردیده که دیگر قابل جداسازی نیست (بر اساس نظر محققان، این بخش از نور هیچ‌گاه خلاص نخواهد شد، اما بررسی ما در بخش سوم این مقاله (ش. ۴) مشخص خواهد کرد که محتویات این بند ربطی به گرفتاری ابدی نور و دیدگاه «ماسیه»^۴ ندارد). آنگاه انوار درگیر در جنگ، یعنی

همان انوار آمیخته با ظلمت، از پدر خود، هر مزدبغ، استمداد می‌جویند و درخواست می‌کند که مبادا آنان را در ظلمت رها کند و خود برود. اما پدر بدیشان امید و وعده می‌دهد که فرزندان را نیرو و یاور بفرستد. البته آن نیرو، نیرویی نیست که گرفتاری خود را ابدی بداند، بلکه آن نیرو، «نیروی روشنی» است که بر رهایی و نجات خود با پشتیبانی هر مزدبغ و یآوری یاران معرفت دارد.

ج. درخواست و تمنای انوار گرفتار نیز بدان سبب نیست که اگر تمنا نمی‌کردند، پدر به یاریشان نمی‌آمد؛ بلکه این خود، امید و وعده پدر است که بر جرأت ایشان می‌افزاید؛ درست همانند جنگجویان عرصه نبرد که با تشویق یاران، نیرویشان تقویت می‌گردد.

د. بخشی از نور که بسیار هم کوچک است، تا ابد در ظلمت باقی خواهد ماند و جدایی از تاریکی برای او ممکن نیست (بر اساس تحلیلی که در بخش سوم (ش. ۴) این مقاله خواهد آمد، معلوم می‌گردد که صرفاً مطالب این قسمت معتقدات «ماسیه» را نشان می‌دهد). هر سپس آن انواری که آلوده نگشته و چند صباحی در بهشت نو اقامت داشتند (پاراگراف «الف»)، و نیز انوار درگیر جنگی که سلامت خود را پس از اختلاط با ظلمت و جراحات ناشی از آن (پاراگراف‌های «ب» و «ج»)، دوباره به دست آورده‌اند، همه آن انوار به هر نام و قالبی، با یک سخن و نماز و نیاز و مناجات به حضور شهریار بهشت روشنی شرفیاب می‌گردند.

و. آنگاه او را حمد و ثنا گفته، نماز می‌برند، سجده می‌کنند و با تصریح شکست قطعی آن بزهکار متفرعن، پایان جهان را اعلام کرده، خواستار پایان انتظار و یگانگی و وصل با ذات آن گرانبهارترین گوهرند.

۳. بخش دوم: ترجمه متن

تقسیم‌بندی زیر بر اساس آرای محققان (بویس؛ نیز، آندرناس و هنینگ) بوده و با تقسیم‌بندی کاتب متن تفاوت دارد. ما در این مقاله تمامی ارجاعات خود را بر اساس تقسیم‌بندی بویس تنظیم و بیان می‌کنیم. در غیر این صورت، موارد را مشخص خواهیم ساخت.

بازنگری قطعه ac (M2 II) ۵۳

بند یک. و بغان رزمجو، شهرها (اقلیم‌های نور) و هم‌گوه‌رانشان را که در زمین بزرگ فراخواندند و مستقر نمودند، باز با کلمه خلاقه به بهشت نو آنچنان برند و رهنمون گردند و آنجا نشانند، که چادرنشینان؛ که با چادرها و ستوران و اموالشان، از جایی به جایی بربنندند و برگشایند.

بند دو. اما آن نیروی روشنی که با تاریکی چنان آمیخته گردد که دیگر از آن جدا نشود، پس آن را هم‌نژاد نیست؛ زیرا از آغاز می‌دانست که مرا خلقت سبب چیست. و بدین روی هم‌نژادش خوانده نشد.

بند سه. و نیز آن پنج روشنی اندر نبرد [آنجا] به هرمزدبغ لابه کردند که ما را رها مکنی در اندام تاریکی! بلکه ما را نیرو و یاور بفرست. و هرمزدبغ بدیشان وعده داد که شما را در میان نیروهای ظلمت رها نخواهم کرد. پس آن نیرویی نبود که دانست (یا بداند) که به واسطه اختلاط نخستین با ظلمت، گزند و گرانی چنان سخت به من رسد که از ظلمت جدایی و رهایی نتوانم؛ بلکه آن نیروی روشنی بود که می‌دانست که مرا اختلاط آن‌سان بود که با یاری هرمزدبغ و برادران تطهیر و نجات توانم.

بند چهار. و نه از آن روی لابه کردند که اگر لابه نمی‌کردند پس هرمزدبغ ایشان را یاری نمی‌کرد، بلکه به واسطه آن لابه ... و عهد و وعده هرمزدبغ چنان زورشان افزون گشت که جنگاوران؛ که با بانگ شوق و دل‌دهی یاران، زورشان افزون گردد.

بند پنج. و بغان برای آن خردک‌نور، که با تاریکی مخلوط شد و جدایی نتواند، اندوهگین نباشند؛ زیرا آنان را خود اندوه نیست، بلکه با رامش و شادی‌ای که در ذاتشان است، بدان مسرورند، و بدان روی که اهریمن را همراه با خیل دشمنان سرکوب کردند و بستند. از این رو، به مدت کوتاهی جامه شادی از درون پوشیدند و از برون با سیمای مسلح رزمگاهی نمایان شدند.

بند شش. و سپس، وقتی که او را اندر بند فراموشی بندند و خود از فراز حکمرانی کنند، آنگاه مسرورند، شادی کنند و به وجد آیند؛ زیرا ایشان را دیگر گزندرساننده‌ای نیست. بند هفت. و هنگامی که تمامی جنگاوران به مدت کوتاهی در بهشت نو آسودند، ... بند هشت. این پدران روشنی همراه با بغان، فرشتگان و

۴. بخش سوم: توضیح، تفسیر و نقد آرای محققان

۱.۴ توضیحات بند یک (برابر با پاراگراف «الف»)

واژه‌های $gr'mg$ و $wd'n dh'mcyhrq šhr$ در حکم اسمی که بر نوع و جنس دلالت دارد، به صورت جمع ترجمه شد. $w'c'fryd$ «واژه‌آفریده»، موجودی که با کلام خلایق آفریننده آفریده شده است (نیز، نک: Sundermann, 2002: 334: فراخواندن به وسیله کلمه خلایق)؛ فرمان ربانی (Boyce, 1977: 89 نیز نک: Durkin-Meisterernst, 2004: 334). این واژه اگر صفت باشد به معنی «آفریده شده به وسیله کلام آفریننده» است، اما اگر اسم باشد به معنی «فرمان ربانی، کلام ایزدی» است. در اینجا اسم است.

۲.۴ توضیحات بند دو (برابر با پاراگراف «ب»)

آندرئاس و هنینگ، و متعاقب ایشان دیگر محققان، بند دوم این متن را مربوط به یکی از اصول عقاید مانویان یا اقلیتی از مانویان تحت عنوان «ماسیه»، بنابر ضبط ابن ندیم (ابوالقاسمی، ۱۳۷۹: ۲۲)، دانسته‌اند؛ اما بر اساس تفسیری که در مقاله حاضر آمده، نویسنده نشان خواهد داد که محتویات این بند ارتباطی با به مسأله ماسیه ندارد، تقسیم‌بندی محققان مورد تردید است، و ایشان ظاهراً بر اساس نوع تقسیم‌بندی خود، رابطه نحوی اجزای کلام را طور دیگری تفسیر نموده و اشکالات ترجمه خود را به نوعی ناشی از غامض‌نویسی یا خطای مؤلف عنوان کرده‌اند.

کاتب این قطعه، خود بند دوم را از $byc hw z'wr rwšn$ تا $pw'c'd 'wṭ bwxtn šh'm$ در نظر گرفته است. وقتی مؤلف یا کاتبی آن هم با دقت و وسواس کاتبان مانوی، که حتی تفاوت میان ویرگول برای مکث کوتاه و ویرگول برای مکث بلند را تشخیص داده (چیزی که اکنون در علائم نشانه‌گذاری نداریم) و مبحثی را به دقت در یک پاراگراف گنجانده و آن را مشخصاً از دیگر بندها جدا کرده است، چه دلیلی دارد که محققان بدون ذکر دلیل، نوع تقسیم‌بندی کاتب را نپذیرند و خود بنابر تفسیر شخصی خویش، پاراگراف یا سیر مبحث مورد نظر روایتگر و کاتب آن را به صورت‌های مختلف، و گاه معارض یکدیگر، تغییر دهند؟ اگر تصحیحی صورت پذیرد، لازم است مصحح دلیل تصحیح خود را یک‌به‌یک تشریح کند. کاتب حتی گاه در همین قطعه، کلمات را فشرده نوشته تا بتواند برای نشانه پاراگراف، آن هم با رعایت فاصله میان دو «دونقطه»، جا باز کند. از قرار معلوم، محققان با

فرض اینکه بند دوم (بنابر تقسیم‌بندی آنان) مربوط به مسأله باقی ماندن ابدی بخشی از نور در ظلمت است، آن را از باقی متن (بند سوم) که ادامه بحث قبلی، یعنی نیروی روشنی است جدا کرده‌اند.

آندرئاس و هنینگ ترجمه بند دوم را دشوار دانسته و گفته‌اند که اگر ترجمه‌شان صحیح باشد، موضوع این بند مربوط می‌شود به نجات یا عدم نجات نور آمیخته با ظلمت. ایشان بر اساس همین فرض، وارد مقوله جبر و اختیار و تقدیری که از پیش تعیین شده، گردیده، ضمن اشاره به مغایرت آن با مسأله اختیار در کیش مانی، نیروهای روشنی را به دو گروه تقسیم کرده‌اند: نیروهایی که «معرفت» دارند و بر نجات خود به واسطه کمکی که دریافت می‌دارند، واقف‌اند و همین معرفت است که رستگاری این انوار را تأمین می‌کند. اما قسم دوم مربوط به آن نیروهایی است که می‌انگارند انفصال از ظلمت برایشان ممکن نیست، تقدیر جبری خود را می‌دانند و نجات آنان امکان‌پذیر نیست. حال به واسطه همین برداشت از موقعیت خود است که میل به رستگاری فرجامین، و یا تسلیم در برابر تقدیر پدید می‌آید؛ و از آن نیز دو وجه رهایی یا محکومیت (Andreas & Henning, 1934: III/850). بویس هم که بخش‌هایی از این نظر را پذیرفته، بدون تفسیر یا یادداشت اضافه‌ای، خلاصه‌ای از آن را در توضیحات بند دوم همین قطعه آورده است (Boyce, 1975: 85).

آندرئاس و هنینگ در توضیح این مبحث، تنها به مطالب بند دوم اکتفا نکرده، به مطالب بند سوم نیز پرداخته‌اند. سپس آنان با توجه به مطالب هر دو بند، «نیروی روشنی» را به دو بخش تقسیم کرده، یک بخش را محکوم (که در بند دو و سه آمده)، و یک بخش را رستگار (که فقط در بند سه آمده است)، به دلایلی که در بالا ذکر شد، دانسته‌اند. با توجه به اینکه بند دوم همان جایی است که به اعتقاد آنان روایتگر متن به مسأله محکومیت ابدی پرداخته است، پس بی‌شک ایشان نیروی روشنی بند دوم را همان نیروی محکوم در نظر گرفته‌اند؛ اما نکته اینجاست که در متن حاضر مطلقاً به دو «نیروی روشنی» هیچ‌گونه اشاره‌ای نشده است؛ در این بند و در این معنا^۵ فقط یک «نیرو» داریم که همچون نام خانوادگی، وابسته‌ای هم دارد (= rwsñ) که آن را از هر نیروی دیگری متمایز می‌سازد؛ آنگاه همین نیرو با صفت اشاره hw معرفه شده است. پس منطقی‌مخاطب، «آن نیروی روشنی» را که با ظلمت مخلوط شده، می‌شناسد. سپس همین نیرو دقیقاً با همان حرف تعریف و وابسته، در بند سوم هم ذکر شده و تصریح گردیده که بر رستگاری خود به یاری هر مزدبغ و برادران معرفت و یقین دارد. در عین حال، هیچ جمله توضیحی اضافی و متمایزکننده‌ای

پس و پیش این عبارات نیامده و هیچ نشانه‌ای دال بر تمایز «آن نیروی روشنی» در بند دو ایضاً با «آن نیروی روشنی» در بند سه مشهود نیست؛ موضوع مورد بحث روایتگر متن و کاتب آن روشن است: نیروی روشنی گرفتار که در بند دوم آمده، همان نیروی روشنی در بند سوم است که بر نجات خود واقف است و معرفت دارد؛ پس بند دوم این متن نباید مربوط به معتقدات فرقه‌ای موسوم به ماسیه باشد. به عبارت دقیق‌تر، کاتب یا روایتگر متن در پاراگراف دوم خود (بندهای دو و سه در تقسیم بندی محققان، برابر با «ب»)، محور بحث را به مبحث «نیروی روشنی» که معرفه است اختصاص داده و در پایان این بند سرنوشت او را هم شرح داده است. کاملاً مشهود است که مؤلف متن از ابتدا تا انتها، در سیر مباحث خود نظم لازم را رعایت کرده و بر آنچه می‌خواسته بگوید معرفت داشته است؛ پس تا اینجا و با این اوصاف علت تقسیم قسمت «ب» به دو قسمت توجیهی ندارد و علت این دیدگاه محققان را هم از یک منظر باید در نوع همین تقسیم‌بندی جست؛ زیرا ایشان یک بند را به دو بند بدل کرده، موضوع اولی را گرفتاری ابدی بخشی از نور و موضوع دومی را رهایی بخش دیگر فرض کرده‌اند، اما در اینجا نه دو بند داریم و نه دو «نیروی روشنی» معرفه. وقتی اعتقاد به «نیروی روشنی» از اصول دین مانوی است (ky ... pt bg rwsn z'wr 'wt jyryft w'wryft 'h'd ...)، چگونه ممکن است که «نیروی روشنی» یا به عبارت دقیق‌تر «نیرو» که همان پنج عنصر نور یا امهرسپندان است (Sundermann, 2002)، چنان گرفتار شود که دیگر هیچ‌گاه رها نگردد و نجات نیابد؟ در ادامه خواهیم دید که مانویان نوری را که تا ابد گرفتار خواهد ماند، هرچند که آن را متعلق به عالم روشنی می‌دانند، «نیروی روشنی منفعل» یا چیزی مانند آن نخوانده‌اند؛ بلکه بر اساس کلام اقناعی دین، با توجیهی بعضاً متمایز و مغایر از هم، مسأله را رفع و رجوع کرده‌اند. مانویان در دوره‌های بعدی حتی منکر قضیه «خردک نور» هم شده و به اصل جدایی کامل نور از ظلمت ایمان داشته‌اند. ظاهراً مانی در مبحث معادشناسی خود، مواردی را معطل گذاشته است؛ برای مثال در مبحث سرنوشت نیوشایان پس از مرگ، وی از تشریح آن به هر دلیل صرف نظر کرده و در منابع غیر مانوی نیز، مثلاً گزارش ابن ندیم، درباره این قضیه اطلاعات جامعی ارائه نگردیده است (Sundermann, 1998).

۱.۲.۴. بررسی نحوی بند دو

تحلیل نحوی عبارات بند دوم نشان خواهد داد که نوع برداشت محققین از این بند چنان است که به نظر می‌رسد ایشان در ترجمه پیشنهادی خود قواعد نحوی زبان متن را رعایت نکرده باشند؛ آنان گاه حتی روایتگر یا مترجم و یا کاتب را ناشی و مقصر ابهام عبارات دانسته‌اند.

آندرئاس و هنینگ، مرجع ضمائر را مشخص نکرده‌اند؛ از این رو، چون هم «نیرو» و هم «ظلمت» مؤنث هستند، مشخص نیست که در جمله «او را هم‌نژاد نیست»، مرجع ضمیر «او» کیست (Andreas & Henning, 1934: III/850)؛ اما بویس موضوع مورد بحث را روشن‌تر کرده و مرجع ضمائر را مشخص نموده است. بر اساس نظر بویس «بخش نخست این قطعه» مربوط است به یکی از مشکل‌ترین اصول عقاید مانی، یعنی مسأله باقی ماندن بخشی از نور که نمی‌تواند نجات یابد و تا ابد در ظلمت گرفتار خواهد بود. او سپس این قطعه را ترجمه‌ای از زبانی دیگر (ظاهراً از فارسی میانه؟) دانسته و دلیل برخی ناشی‌گری‌ها در ساختار جملات را برآمده از همین امر می‌داند. بویس در تقسیم‌بندی پاراگراف‌ها تا حد زیادی تقسیمات متن را بر نظام ترجمه آندرئاس و هنینگ انطباق داده است، اما او مشخص نکرده که منظور او از عبارت «بخش نخست این قطعه» چیست. قطعاً منظور وی پاراگراف اول نیست؛ زیرا در این بند هیچ مطلبی در مورد گرفتاری انوار نمی‌بینیم؛ نهایتاً عبارت «بخش نخست این قطعه» برای خواننده نامعلوم است (Boyce, 1975: 84). از سوی دیگر، می‌دانیم که تمامی آثار مانی به دیگر زبان‌ها ترجمه شده است؛ اگر راوی این قطعه مانی است - که بنابر گفته بویس محتوا و سبک هر دو نشان می‌دهد که چنین است - پس از زبانی که مانی آثارش را بدان تصنیف کرده ترجمه شده است. سخت می‌توان پذیرفت که ترجمه این اثر فرضاً به سغدی یا فارسی میانه، ناشیانه نباشد، اما ترجمه آن از فارسی میانه (یا هر زبان دیگر) به پهلوی اشکانی، که ساختار زبانی تقریباً یکسانی با فارسی میانه دارد و اختلاف آنان در حد دو گویش است، ناشیانه صورت گرفته باشد.

۱.۱.۲.۴ اشکال اول

در بند دوم سه بار ضمیر متصل سوم شخص مفرد آمده که به ترتیب در دو مورد اول و سوم به نظر می‌رسد بویس و دیگران آن را درست تفسیر نکرده باشند. بویس یک بار در عبارت 'b'wš h'mcyhrg ny 'st مرجع ضمیر را با یک خطای قابل اغماض rwšn دانسته^۷، در

حالی که در اینجا مرجع ضمیر $\text{\textcircled{S}}$ به واسطه ضمیر اشاره **hw** در جمله kw byd 'c hw می‌کنند، نه تاریکی را از نور). در این قسمت، روایتگر در مورد «نیروی روشنی» توضیحی مبنی بر عدم هم‌گوهری [آن = نیروی روشنی] با آن داده است؛ اگر مرجع ضمیر را «نیروی روشنی» بدانیم، پس با این تفسیر باید گفت: نیروی روشنی با خودش هم‌گوهر نیست. در جمله $\text{z'wr h'mcyhrgr ny 'st}$ هسته $\text{byc hw z'wr rwsn ... 'b'w\text{\textcircled{S}} h'mcyhrgr ny 'st}$ هم‌نژاد نیست» است. اگر مرجع ضمیر $\text{\textcircled{S}}$ را rwsn بدانیم، اشتباه است؛ اگر z'wr بدانیم، آنگاه می‌شود: «پس نیرو هم‌نژاد نیرو نیست». این تفسیر صحیح نیست؛ زیرا از آنجا که بیش از دو گوهر نداریم، پس اگر نیرو با نیرو هم‌نژاد نباشد، یکی از نیروها هم‌نژاد ظلمت خواهد بود و این مسأله خلاف اصول دین مانوی است. فقط یک گزینه باقی می‌ماند و آن این است که مرجع ضمیر $\text{\textcircled{S}}$ را t'r بدانیم؛ در این صورت داریم: «نیرو با ظلمت» هم‌نژاد نیست؛ یا به صورت تحت‌اللفظ «نیرو هم‌نژاد ظلمت نیست». بویس بار دوم در جمله $\text{'w\text{\textcircled{S}} 'yd r'd}$ $\text{h'mcyhrgr ny xrw\text{\textcircled{S}}}$ پیرو تفسیر قبلی خود، باز هم مرجع $\text{\textcircled{S}}$ را نه نیرو، بلکه نور گرفتار دانسته، و ترجمه پارتی را ناشیانه خوانده است (Boyce, 1975: 84-85). در این جمله نه نایب فاعل می‌خواهیم و نه مفعول غیر صریح؛ ضمیر $\text{\textcircled{S}}$ در اینجا مضاف‌الیه و وابسته نایب فاعل h'mcyhrgr است و مرجع آن باز هم t'r است. نایب فاعل نیز hw z'wr rwsn یا به عبارت دقیق‌تر z'wr است که در ابتدای این پاراگراف آمده و ماجرای این بند (برابر با تقسیم‌بندی کاتب = «ب») تماماً مربوط بدوست.

کلیم‌کایت نیز به شکل دیگری پاراگراف‌های کاتب را جابه‌جا کرده است. او بند اول و دوم را در یک پاراگراف گنجانده، آنگاه در ترجمه خود که برابر است با بند دوم، بر پایه همان تلقی آندرناس و هنینگ و بویس، ضمن توضیحی در پراگماتیک، نور را «تنها رها شده» دانسته، مرجع ضمیر $\text{\textcircled{S}}$ را در جمله $\text{'b'w\text{\textcircled{S}} h'mcyhrgr ny 'st}$ «که با آن (= نور) هم‌گوهر نیست»، «نور» گرفته است. همچنین احتمالاً چون معنی مشخصی از این نوع برداشت حاصل نکرده، از ترجمه بقیه متن تا انتهای بند دوم صرف نظر کرده است (Klimkeit, 1993: 254).

بهار و اسماعیل‌پور نیز که با همین برداشت، مرجع ضمیر مذکور را «روشنی» دانسته‌اند، در جمله آخر نقش ضمیر $\text{\textcircled{S}}$ (= مضاف‌الیه) را برخلاف دیگر محققان صحیح نوشته، اما مرجع آن را مشخص نکرده‌اند. بر اساس تفسیر ایشان، اگر مرجع ضمیر «ظلمت» می‌بود،

پس باید مرجع ضمیر در جمله 'b'wš h'mcyhrgr ny 'st نیز «ظلمت» می‌بود؛ از این رو، می‌توان گفت که آنان نیز یا مرجع ضمیر را در جمله آخر «روشنی» دانسته‌اند و یا مانند آندرئاس و هنینگ تکلیف مرجع این ضمیر را معلوم نکرده‌اند (بهار و اسماعیل‌پور، ۱۳۹۴: ۳۳۳-۳۴).

آسموسن در جمله بالا مرجع ضمیر را آن انواری دانسته که با ظلمت آمیخته نشده‌اند؛ یعنی همان انوار مذکور در بند یک که به بهشت نو صعود کرده بودند (Asmussen, 1975: 135)؛ پس بر اساس برداشت آسموسن، آن انواری که در بند یک آمده با انواری که در بند دو آمده هم‌نژاد نیستند. در اینجا دو مسأله همچنان حل نشده است: اول آنکه موضوع مورد بحث در بند دوم «نیرو» است، نه انوار، و در بند اول هیچ توضیحی در مورد «نیرو» نیامده است؛ پس مرجع ضمیر را نمی‌توان در آنجا پیدا کرد، در نتیجه کل قضیه متفی است. دوم آنکه بر اساس کدام متن یا چه شواهدی انوار با انوار هم‌گوهر نیستند. حتی در دوره اسلامی نیز آموزه دو بن را خوب می‌شناخته‌اند. برای مثال شهرستانی در جدولی که ارائه کرده، مشخصاً به دو گوهر (روشنی و تاریکی) اشاره کرده است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۴۴). بدیهی است که وقتی فقط دو گوهر A و B را داریم، اگر A هم‌گوهر چیزی نباشد، آن چیز فقط می‌تواند B باشد؛ پس اگر نور بند اول با نور بند دوم هم‌گوهر نیست، آنگاه نور بند دوم ظلمت است! این مشکل به اینجا ختم نمی‌شود؛ زیرا اگر منظور از اصطلاح هم‌نژاد، انوار صعود کرده در بند یک است، پس انوار (امهرسپندان) بند سوم نیز که امید رهایی دارند ولی هنوز گرفتارند، با انوار بند یک هم‌نژاد نبوده، با انوار بند دو هم‌نژادند؛ آنگاه اگر انوار بند دو که بنا بر تفسیر وی تا ابد گرفتارند و با انوار بند سه هم‌گوهر، پس توضیح رهایی انوار در بند سه برای کیست؟ اگر انوار بند سوم متمایز از انوار بند دوم و اول باشد، پس مسأله وحدت در عین کثرت را که در انتهای همین قطعه آمده (آرزوی یگانگی با ذات آن یگانه گوهر) باید بدل به تثلیث در عین کثرت کرد؛ امری که با تمام اصول عقاید مانوی و حتی با عبارات همین قطعه منافات دارد. در اینجا آسموسن، علاوه بر اشکال در تفسیر نحوی، همانند هنینگ و آندرئاس ظاهراً با فرض آنکه بند دوم مربوط به عقاید ماسیه و مشتمل بر گرفتاری ابدی بخشی از نور است، مسأله عدم هم‌نژادی انوار را با انوار بیان داشته که خلاف اصول دیانت مانوی است.

۲.۱.۲.۴ اشکال دوم

آسموسن در جمله 'wš 'yd r'd h'mcyhrg ny xrwšt ضمیر متصل غیرفاعلی را نایب فاعل، یعنی در حکم فاعل جمله دانسته و ترجمه کرده: «و بنابراین آن هم‌نژاد خواننده نشود». وی در جای‌جای اثر خود، به‌ویژه در ترجمه قطعه ac هر جا که لازم بوده در پراتنز توضیحات مفیدی به خواننده ارائه کرده، با این حال، در مورد این نکته نحوی که چرا این ضمیر را فاعل دستوری جمله قرار داده، توضیحی نداده است (Asmussen, 1975: 135). در مورد نقش § باید توضیح جامعی همراه با شواهد متنی ذکر می‌شد؛ زیرا با آنکه ضمیر منفصل غیر فاعلی man که در فارسی میانه به صورت معمول و با شواهد مکرر برای حالت فاعلی نیز آمده، اما در پهلوی اشکانی شواهدی ندارد. حال در مورد ضمیر § در جمله آخر، نمی‌توان گفت که کاتب متن، چون پهلوی اشکانی نمی‌دانسته، از این رو § غیر فاعلی را همانند فارسی میانه نایب فاعل گرفته است؛ زیرا در فارسی میانه نیز § در حالت فاعلی نیست (Brunner, 1977: 56; 107-8؛ رضایی باغبیدی، ۱۳۸۸: ۵۲، ۶۲، ۶۵).^۱ بر همین اساس، در اینجا اضافه می‌کنیم که فرض ترجمه ناشیانه، مثلاً از فارسی میانه به پارتی صحیح نیست؛ زیرا در صورتی این نظر قابل ارائه بود که در فارسی میانه شواهد مکرری از استعمال ضمیر § در نقش فاعل جمله می‌داشتیم؛ آنگاه ممکن بود که کاتب متن، ناشیانه ساختار زبان مبدأ (= فارسی میانه) را در متن وارد کرده باشد (معمولاً متن فارسی میانه، به پهلوی اشکانی ترجمه نمی‌شده است). از سوی دیگر، از هر زبانی هم که ترجمه شده باشد، منطقی حکم می‌کند که مترجم زبان خود (مقصد) را بداند.

۳.۱.۲.۴ اشکال سوم

آن مربوط است به تحلیل معنایی کلمه byd «باز، دیگر» که در اینجا از آن معنی مطلق «دیگر برای همیشه، تا ابد» استنباط کرده‌اند. اما در همین قطعه (نیز در قطعات دیگر) از ms برای بیان این مفهوم استفاده شده است: در عبارت 'st ny 'wzndg' r ny 'st «دیگر ایشان را (= خردک‌نور) تا ابد آسیب‌زننده‌ای نیست»؛ یا در عبارت 'zɣdn 'c hw 'šhyd ny ms kw «که دیگر هرگز نتواند (= ظلمت) از آن خارج شود»؛ و یا در 'wɫ 'wɫ 'st «دیگر هیچ‌گاه تو را (= پدر بزرگی) دشمنان و انباز نباشد». اما در این بند، byd که مربوط به گرفتاری «نیروی روشنی» است، در مفهوم مطلق «تا ابدآباد» به کار نرفته است: اول اینکه بر اساس پاراگراف اول و دوم در تقسیم‌بندی کاتب، انوار به بهشت

بازنگری قطعه ac (M2 II) ۶۱

نور رفته‌اند (پاراگراف «الف»)، اما بخشی از آن گرفتار شده و به نجات خود به یاری هرمزدبغ و برادران امید دارد (پاراگراف «ب»). دیگر آنکه معنی اصلی و پربسامد byd در پهلوی اشکانی «باز، دیگر» است و حتی با y'wyd'n در معنی «دیگر برای همیشه» آمده است. سوم آنکه در همین قطعه ms در مفهوم «برای همیشه»، و دقیقاً برای همین روشنی «تا ابد گرفتار» به کار رفته است. از قرار معلوم، ظاهراً مسائلی همچون موضوع مورد بحث در بند پنجم و تأثیر آن بر ذهن پژوهشگران، اعمال تغییر در تقسیم‌بندی کاتب و نوع تحلیل نحوی متن، در تعیین بار معنایی byd تأثیرگذار بوده است. بر اساس مطالب فوق، ترجمه بند دوم، همراه با توضیح و تعیین مرجع ضمائر، بدین صورت پیشنهاد می‌گردد:

اما «نیروی روشنی» - که با تاریکی چنان آمیخته می‌گردد که دیگر (در معنی تا زمانی، فعلاً) از آن (= تاریکی) جدا نشود - پس هم‌نژاد آن (= تاریکی) نیست (نیروی روشنی با ظلمت هم‌گوهر نیست)؛ بدان روی که او (= نیروی روشنی) از ازل واقف بود که مرا خلقت سبب چیست. و از این روی، هم‌گوهر او (= تاریکی) خوانده نشد؛ ...

(از نظر روایتگر متن، هنوز مطلب تمام نشده، و در ادامه «نیروی روشنی» نجات خواهد یافت؛ نک: پایین). روایتگر متن، تا اینجا به مسأله اصل تمایز «دو بن»، وقوف نور بر اصل خود، و نیز تأکید بر مقوله اختلاط، (و نه انحلال) نور با ظلمت، که آن را در جای دیگری هم می‌بینیم (ae 4)، پرداخته است.

۳.۴ توضیحات بند سه (برابر با ادامه پاراگراف «ب»)

توضیحات اصلی این بند ذیل توضیحات بند دو (ش. ۴-۲) آمد؛ زیرا اساساً تقسیم‌بندی کاتب متن و توضیحات بالا نشان می‌دهد بندهای دو و سه در واقع حاوی یک موضوع بوده و کاتب نیز آن را در یک پاراگراف گنجانده است. در بند سوم، و در عبارت آغازین آن، آندرناس و هنینگ کلمه‌ای را (احتمالاً wwd?) که در سطر ۲۶ (M2 II R i 26) آمده، در حرف‌نویسی خود جا انداخته‌اند. بویس نیز دقیقاً در اینجا همان قرائت ایشان را در کتاب خود آورده است.

۱.۳.۴ معرفت کامل نور گرفتار، بر اصل نورانیت خویش

کاتب این متن، پس از شرح گرفتاری «نیروی روشنی» و عدم خلاصی آن، به موضوع فرزندان هرمزدبغ در صحنه نبرد پرداخته است. این فرزندان از پدر نیرو و یاری می‌خواهند؛

اما آن نیرو، نیرویی نیست که کار خود را تمام‌شده بداند؛ بلکه آن نیرو، همان «نیروی روشنی» است، که هرچند در ظلمت گرفتار است و با آن مخلوط گشته، اما بر نجات خود واقف است و بر آن معرفت دارد. در اینجا صحبت از دو نیروی فعاله و منفعله، و یا نیروی روشنی و نیروی ظلمت نیست؛ بلکه توضیح و تأکید بر خصلت **نیروی روشنی معرفه‌ای** است که «امید نجات خود را از دست نمی‌دهد». این نیرو به امهرسپندان اعطا گردیده و در آخرالزمان ترس ظلمت آن است که مبادا آن «زور»، یعنی امهرسپندان، از ایشان گرفته شود؛ و این همان نیرویی است که ظلمت آن را در ماده پنهان کرده بود. وقتی آن انوار در آخرالزمان پیکر درخشان [پدر بزرگی] را می‌بینند مسحور می‌گردند؛ چراکه از ازل تا این زمان پیکر ستوده‌ناف زنده را ندیده‌اند (Sundermann, 1973: 18-19). در یکی دیگر از دست‌نوشته‌های مانویان که موضوع آن با این قسمت از قطعه ac یکسان است، خبری از دو نیروی روشنی فعال و منفعل نیست. در این قطعه هرمزدبغ آن‌ها را (= نیرو، امهرسپندان) در مغاک باقی می‌گذارد و آنان هرمزدبغ را به زمین و آسمان و خورشید و ماه قسم می‌دهند که با ما به مهر؟ باش! هرمزدبغ نیز بدیشان قول داد که اگر گناه نکنند، ایشان را پادافره نکند. امهرسپندان یاور شدند و [به واسطه نیرویشان] دیوان را بستند و کشتند (Sundermann, 1973: 44-45). شاید چنین به نظر برسد که در قطعه ac منظور از دو نیرو، نیروی ظلمت و روشنی است؛ زیرا وقتی هرمزدبغ عروج می‌کند، نورها یا سلاح او در «مرز میان دو نیرو» گرفتار می‌ماند. اما اگر منظور نویسنده «نیروی تاریکی» بوده باشد، آنگاه توضیح راوی در مورد عدم تشخیص راه نجات، زائد و حتی غلط است؛ البته باید اضافه کرد که نیروی ظلمت منفعل نیست و از خود نیرو و اختیار دارد و حتی خلاق هم هست (Colditz, 2009: 79). مانی (= روایتگر) در این بخش، مشخصاً بر ویژگی «نیرو»، و معرفی و توصیف آن به عنوان یک جزء از جهان روشنی، که هم امیدوار است و هم بر آغاز، انجام و نجات خود معرفت دارد، پرداخته است؛ در واقع معرفت یا فعل «دانستن، شناختن» یک مفهوم کلیدی در دین مانی است که تشخیص «شر» از «خیر»، و نهایتاً رستگاری را ممکن می‌سازد؛ امهرسپندان نیز کاملاً بر آنچه که رخ خواهد داد، اعم از مصیبت و رستگاری، در همان ابتدای امر واقفند (کفالایا ۵، ۵۹ نک: Gardner, 1995: 33, 38, 156). در تأیید آگاهی «نیروی روشنی» از موقعیت خود، همین بس که «نور اسیر، حتی به عیسی هم شکایت کرده که چرا خود عروج کرده و او را تنها گذارده است». اگر نیروی روشنی از موقعیت خویش آگاه نمی‌بود، نه شکایت داشت، نه تمنا. حتی هرمزدبغ، فرزندان خود را به منظور بهسازی بزرگ

در مفاک گذاشته، و ایشان بردبارند و محنت را تحمل می‌کنند (dc)؛ و یا زمانی که زردشت می‌خواهد نفس را بیدار کند، آن هم از مستی گرانی که خفته است، نفس به زردشت می‌گوید که «این منم! نازک‌زاده بی‌آزار سروشاو». در نتیجه، او چون بر آمیختگی خود واقف و متحمل عذاب است، از زردشت یاری می‌خواهد. او را (نفس، یا پنج عنصر اسیر) حتی در مرتبه‌ای با لقب «نفس زنده» می‌شناسیم چرا که کیفیت و نسب خود را خوب می‌شناسد و می‌داند که دشمنان او را به عالم مرگ برده‌اند؛ از این رو، دست به دعا به سوی کسی برداشته که او را از پریشانی برهاند (ay, aw). و یا آگاهی «قوای نور» از پیروزی نهایی خود، که به موجب این معرفت پیوسته به پشتیبانی «خیر» ادامه می‌دهند (توضیحات گاردنر در مقدمه کفالا یا ۳۸، نک: Gardner, 1995: 94) پس با این حساب کدام نیرو را باید منفعل انگاشت؟ آیا نباید این نور غافل را که در خواب گران غفلت است، منفعل بدانیم؟ اگر تلقی ما از نیروی منفعل، روشنی ناامید و مجبور است (بنا بر نظر آندرئاس و هنینگ؛ نک: بالا)، پس چرا از یک منجی یاری می‌خواهد و در عین حال بر محنت، گرفتاری، و از همه مهم‌تر بر وجود سروشاو کاملاً واقف است؟ نکته اینجاست که در کیش مانی، چیزی به نام نیروی مجبور یا غافل منفعل نداریم.

می‌دانیم که رستگاری واپسین مستلزم آن است که انوار اسیر به اصل خویش بازگردند و به خانه خود، یعنی قلمرو روشنی عروج کنند. اینجا دو پیش‌نیاز برای رهایی روح بشر باید احراز شود: اول، دانش که رهایی‌بخش است؛ و دوم، مراعات قوانین اخلاقی و مذهبی که خود نیز مقتبس از دانش است (ad؛ نیز نک: Klimkeit, 1993: 17). وقتی این قاعده در مورد نور غافل صادق است، پس آن نور، دقیقاً مانند نیروی روشنی بند دوم، بر نورانیت خود واقف و مستوجب نجات است. درست است که نفس اول از اصل خود غافل شده است، اما دقیقاً همین نفس اول است که «معرفت» را دریافت می‌کند و «نفس زنده» می‌گردد؛ او حتی استغفار کرده، طلب عفو دارد (خواستوانیفت ۶؛ نک: Klimkeit, 1993: 302; 308, n. 19).

یکی از مهم‌ترین اقدامات اولیه آز، آن بوده است که امهرسپندان خویشتن خویش را در زندان تن فراموش کنند و ازل را نشناسند (نک: aq). اگر موضوع ابتدای این پاراگراف (= «ب»)، مربوط به معتقدات ماسیه یا «خردک نور» بوده، و به تصریح همین بند آن نیروی روشنی، گوهر خویش را می‌شناسد و سبب خلقت خود را می‌داند، و اگر معرفت، رهایی و رستگاری را تحقق می‌بخشد، پس آنگاه موضوع مطرح شده در پاراگراف «ب» نمی‌تواند

مربوط به معتقدات ماسیه باشد؛ زیرا دست کم در ابتدای امر، «نیروی روشنی» بر اصل و خویشتن خویش واقف بوده و می‌دانسته که کیست. در این متن فقط به دو قسم نیرو اشاره شده است: نیرو(های) تاریکی؛ نیروی روشنی. اما برخی محققان در برخورد با جمله «پس نه آن نیرویی بود که ... بلکه نیروی روشنی بود که ...» نیروی روشنی را به دو قسمت فعاله و منفعله‌ای که رستگار نخواهد شد تقسیم کرده‌اند.^۱

۲.۳.۴ نظریات محققان درباره «نیرو»

آسموسن در خصوص ماهیت نیرویی که برخی محققان آن را «نیروی انفعالی» نامیده‌اند توضیحی نداده، اما نیرو را با حرف تعریف the برای خواننده معرفی کرده است، با این حال باز معلوم نیست که این نیروی معرفی‌شده آیا با «نیروی روشنی» که در ادامه همین بند آمده و او آن را هم با حرف تعریف the مشخص کرده است تفاوتی دارد یا نه. ظاهراً آسموسن تقسیم نیروهای فعاله و منفعله را نپذیرفته، در عین حال خود هم نظر مشخصی ارائه نکرده است (Asmussen, 1975: 135). قاعدتاً وقتی وی «نیرو» را معرفی می‌داند، خواننده باید آن را بشناسد؛ اما او معلوم نساخته که آن نیروی معرفی‌شده چه نیرویی است و چرا معرفی‌شده است. بویس نیز در خصوص مسأله دو نیروی روشنی فعاله و انفعالی احتیاط کرده، نیمی از نظرات آندرتاس و هنینگ را ذیل یادداشت‌های بند دوم آورده، اما در توضیحات بند سوم از تشریح باقی نظرات ایشان پرهیز کرده است. ظاهراً وی با توجه به عدم شواهد متنی و نیز به واسطه فقدان گزارش‌های نویسندگانی مانند ابن ندیم و شهرستانی و دیگران، ترجمه‌ای تحت‌اللفظ را ترجیح داده است (Boyce, 1975: 85).

دیگر محققان هم هریک به صورت مبهم این قسمت را ترجمه کرده‌اند. بهار و اسماعیل‌پور ماهیت «آن نیرو» و «آن نیروی روشنی» را مشخص نکرده، این قسمت را تحت‌اللفظ ترجمه کرده‌اند (بهار و اسماعیل‌پور، ۱۳۹۴: ۳۳۴). از قرار معلوم کلیم‌کایت که می‌دانسته با ترجمه تحت‌اللفظ معنی روشنی از متن به دست نمی‌آید، «آن نیرو» را به نوعی، نیروی تاریکی فرض کرده، آنگاه با باز کردن پرانتزهای متعدد توضیحاتی را به متن اضافه نموده و سعی کرده مطلب مورد نظر روایتگر متن را به نحوی به خواننده منتقل کند؛ وی این قسمت را چنین ترجمه کرده است: «(و هرمزدبغ نیرو داد) که آن نیرو از جنس آن نیرو (ی ظلمت) نبود که تلقین کرد او را (= روشنی نجات نیافته) تا ببیندش: اختلاط نخستین با ظلمت ... بلکه (هرمزدبغ داد) آن نیرو(ی نجات‌بخش) روشنی را که (موجب شد) بداند که

...». سپس در بخش یادداشت‌ها آورده است که ترجمه وی مبتنی بر بویس است (Klimkeit, 1993: 254; 256 n. 19). اما این ترجمه مبتنی بر بویس نیست و توضیحات داخل پرانتز هم از قرار معلوم مبتنی بر شواهد و قراینی نیست. حتی دلیلی برای دو بار ترجمه z'n'd به inspired (بدون ذکر شاهد برای معنی جدیدی که از این کلمه ارائه شده) و ظاهراً to think نیامده، فعل pry'byd هم متعدی ترجمه شده و به واسطه این تفسیر فاعل فعل لازم، مفعول فعل لازم شده است (برای pry'b- نک: پایین).

زوندرمان که مبحث معادشناسی مانوی را بر مبنای شواهد پراکنده، از جمله شاپورگان، مواعظ قبطی، کفالایا، قطعات پراکنده و همچنین گزارش نویسندگان غیر مانوی، اعم از منابع قبل و بعد از مانی، و تحقیقات اخیر دانشمندان بررسی کرده، به مقوله‌ای تحت عنوان نیروی فعال و منفعل یا چیزی شبیه بدان اشاره‌ای نکرده است؛ این یعنی اینکه آن دانشمند در هیچ‌یک از شواهد موجود چنین چیزی نیافته و قضیه نیروی روشنی مثبت و منفی مورد قبول وی نبوده است. زوندرمان وقتی به مقوله ماسیه می‌پردازد، ضمن ترجمه همین بخش از قطعه ac از آندرئاس و هنینگ، هیچ اشاره‌ای به نظر ایشان در خصوص نور منفعل و لاجرم گرفتار نکرده است. قبل از این در نقل قولی، صرفاً این گرفتاری ابدی را که آن را «مرگ ثانی» هم نامیده‌اند، برگرفته از کتاب مکاشفات یوحنا دانسته است (Sundermann, 1998).

اکنون با ذکر یک المثنی برای این بخش از قطعه ac به این موضوع خاتمه می‌دهیم. بر اساس کفالایا ۵۹ (نک: Gardner, 1995: 156-158)، درباره چهار بار گریه «جامه‌ها» یا فرزندان هرمزدبغ آمده است که: «سه بار گریستند و یک بار هم خواهند گریست: اول، زمانی که ظلمت را دیدند که می‌خواست بدانان بتازد. ایشان، همه آن چیزی را که مقدر شده بود، می‌دانستند، اما به جنگ ظلمت رفتند...». تا اینجا برابر است با بند دو در تقسیم‌بندی محققان. اما نکته اینجاست که مطالب مذکور در کفالایا در این قسمت هیچ ربطی به معتقدات ماسیه ندارد. «دوم باری که گریستند، زمانی بود که هرمزدبغ از مغاک صعود کرد و امهرسپندان را در ظلمت باقی گذارد...». تا اینجا هم که برابر است با بند سه در تقسیم‌بندی آندرئاس و هنینگ و ادامه پاراگراف «ب» در متن اصلی، کاملاً روشن است که هنوز به معتقدات ماسیه اشاره‌ای نشده است. «سوم بار، زمانی بود که هرمزدبغ جامه خود را به در آورد و امهرسپندان دیدند که او خود را از ایشان جدا کرد...». مطالب این قسمت شبیه به مطلب قبلی است، با کمی توضیح و تفسیر بیش‌تر. «گریه چهارم در آینده

است و زمانی اتفاق خواهد افتاد که روان گنهکاران تا ابد در مگاک باقی می‌ماند؛ انوار صعود خواهند کرد، ولی روان این عاصیان برای همیشه در بلا و محنت خواهد بود...». پس، تنها مطالب این قسمت اخیر به معتقدات ماسیه مربوط است. حال با مقایسهٔ اجمالی کفالایا ۵۹ با قطعهٔ ac به راحتی می‌توان به یکسانی مطالب مطرح شده در این دو متن و نیز توالی مطالب مطرح شده پی برد؛ با این حساب، روایتگر این مطلب، روند منطقی و سیر طبیعی گفتار خود را به ترتیب در پیش گرفته، موضوعی را تشریح کرده است. نویسندهٔ کفالایا انوار گرفتار را از آن گناهکاران و اندوهگین می‌داند، در حالی که در قطعهٔ ac توضیحی در خصوص جنس «خردک‌نور» نیامده است. با این حساب، تلقی و تقسیم دو نیروی منفعل و فعال، که با ماهیتی دیگر^{۱۱} در خطابهٔ دوم تقی‌زاده، با عناوین «قدرت فعاله» و «قدرت انفعالی» آمده (تقی‌زاده، ۱۳۸۳: ۳۱۹)، سخت مورد تردید است و تقسیم نیروی روشنی به «فعال و منفعل» احتمالاً متأثر از نوع برداشت آن محققین و مبتنی بر تقسیمات متمایز آنان از پاراگراف‌های متن اصلی است. ممکن است (حتی به نظر نویسندهٔ مقاله حاضر محتمل تر می‌نماید) دلیل کار ایشان، مزاحمت مطالب بعدی (پاراگراف «د») در قبلی (پاراگراف «ب») بوده باشد.

با توجه به موضوع مطرح شده در کفالایا و توصیف ماجرای ازل تا ابد امهرسپندان، مقولهٔ نیروی روشنی مثبت و منفی - چنان‌که آندرناس و هنینگ توضیح داده‌اند (نک: بالا) - از آنجا که با مختصات دین مانی مغایرت داشته، شواهدی برای آن یافت نشده و محققان هم یا در خصوص این نظر سکوت کرده، یا برداشت متناقضی از آن داشته، یا با تردید بدان اشاره کرده‌اند، فرضی غیر محتمل است؛ زیرا با مقایسهٔ مطالب فوق کاملاً مشخص است که نیروی روشنی، امهرسپندان و جامه‌ها بر یک امر واحد دلالت دارند (نیز نک: Sundermann, 2002).

۳.۳.۴ اشکالات صرفی و نحوی

در این بند دو بار فعل $z'n'd$ آمده است. هنینگ و سایر محققان، هر دو را فعل ماضی دانسته‌اند؛ حال آنکه $z'n'd$ اول در عبارت $z'n'd kwm wsn'd$ و $h'z ky z'n'd$ طبق تفسیر ما مضارع التزامی در مفهوم «شناختن، تشخیص دادن» و $z'n'd$ دوم ماضی است. علاوه بر این، محققان فعل $pry'byd$ را متعدی دانسته، مقولهٔ لازم و متعدی این فعل را نه بر اساس زبان مبدأ، بلکه بر اساس ترجمهٔ آن تعیین کرده‌اند؛ ظاهراً چون $erreichen$ در زبان

بازنگری قطعه ac (M2 II) ۶۷

آلمانی و reach در زبان انگلیسی متعدی هستند، پس pry'b- را هم متعدی دانسته و برای آن مفعول در نظر گرفته‌اند؛ اما «گزند و گرانی» که آن را مفعول دانسته‌اند، در واقع فاعل جمله است. دورکین مایسترارنست نیز در واژه‌نامه خود این فعل را متعدی دانسته است (Durkin-Meisterernst, 2004: 282). از قرار معلوم، آن محققان معنی متعدی موجود در زبان مقصد را به زبان مبدأ تحمیل کرده‌اند، اما در این قطعه، ماده فعلی pry'b- لازم است و این نظر را هم متن حاضر تأیید می‌کند و هم شواهد موجود در دیگر متون:

'w 'bryn ny pry'b'd (ao 6)

«به اعلی‌علیین نخواهد رسید»

'wt pry'byd 'sp'w 0 'dwr 'wd 'bn's

'w hwyn hrwyn 0 ky pd hw m''nynd (cz 19)

«و می‌رسد وحشت، آتش و تباهی به همه آنانی که در آن می‌مانند». بویس همین را در بند ۱۹ از انگد روشنان ۷ (= cz 19) به overtake «مستولی می‌گردد» ترجمه کرده (Boyce, 1954: 159) که در این معنی در زبان انگلیسی متعدی است؛ اما در زبان مبدأ، این فعل لازم است.

همچنین ماده ماضی این فعل (pryft-) در بند ۱۴ از انگد روشنان I آمده که در آنجا هم لازم است، اما بویس این فعل را متعدی ترجمه نموده (reached) سپس مفعول me «مرا» را در پرانتز اضافه کرده تا هسته جمله حفظ شود (Boyce, 1954: 114-115). او در بند ۳ از هویدگمان VIIIa نیز فعل مضارع التزامی pry'b'h را متعدی دانسته، thee را برای ترجمه مفعول جمله آورده است؛ اما در این جمله اصلاً مفعولی وجود ندارد (Boyce, 1954: 110-111).

۴.۴ توضیحات بند چهار (برابر با پاراگراف «ج»)

در سطر شانزدهم (M2 II R ii 16) و در عبارت fih' hw pdwhn, 'wd 'whrmzyzdbg و firmnywg بنا بر نظر آندرناس و هنینگ، نویسه «دونقطه» که در اینجا نشان‌دهنده ویرگول است، صحیح بوده و باید نظر ایشان را پذیرفت. بویس در حرف‌نویسی خود، به جای آن نقطه چین گذاشته؛ اما این نشانه علاوه بر دلالت بر پایان جمله (= نقطه)، در این متن و به همین شکل برای نشانه ویرگول نیز به کار رفته است.

۵.۴ توضیحات بندهای پنج و شش (برابر با پاراگراف «د»)

پس از آنکه ماجرای اختلاط نور و ظلمت به اتمام رسید و رستگاری و نجات واپسین او معلوم شد، آنگاه روایتگر، توضیحی در مورد «خردک نور» یا نوری که هیچ‌گاه خلاص نخواهد شد، می‌آورد. مطالب این بند (= «د») را نباید مربوط به فرقه‌ای از مانویان دانست؛ زیرا ظاهراً آنچه را که مربوط به فرقه ماسیه خوانده‌اند، دراصل یکی از اصول عقاید مانویان بوده، اما بعدها از اعتبار آن کاسته شده است؛ حتی آگوستین در منازعات خود با همین حربه به مانویان طعنه زده است. این عقیده به تدریج تنها در اقلیتی از ایشان باقی مانده، اکثریت جامعه مانوی به رهایی نور و جدایی کامل آن از ظلمت گرایش پیدا کرده و بدان باور داشته‌اند (Sundermann, 1998). مسأله اختلاف تفسیر در اندوهگین یا شاد بودن عناصر جهان روشنی، احتمالاً بعدها در میان مانویان شرق و غرب پدید آمده است.

۶.۴ توضیحات بند هفت و هشت (برابر با پاراگراف «ه» و «و»)

از ابتدای بند ۷ تا اوایل بند ۸، یعنی تا $w\bar{t} p\bar{t} 'y\bar{w} 'y'dg$ را کاتب در یک پاراگراف آورده (برابر با «ه»)^{۱۲}، سپس از ابتدای سطر چهارم (M2 II V ii 4) پاراگراف بعدی را شروع کرده است؛ اما محققان این قسمت را به صورت‌های مختلفی تقسیم‌بندی کرده‌اند. برای مثال، بویس در حرف‌نویسی این قسمت، پس از قطع پاراگراف کاتب در پایان $'wd mnwhmyd$ و ادامه، انتها و ابتدای پاراگراف‌های «ه» و «و» را بدون هیچ‌گونه نشانه‌ای و در حکم مطالب متوالی، به هم متصل نموده است. کاتب در اینجا فعل $xyzynd$ در بند هفتم بویس را برای «همه گورها، فرشتگان و ...» در بند هفتم، و نیز برای $'ymyn pydr'n$ در بند هشتم آورده، و سپس حالت عمومی ایشان را بیان می‌کند: «همگی دقیقاً با یک اندیشه، با یک ستایش؛ با یک بانگ، با یک کلام؛ و با یک نیاز». پس با این تفسیر، «hrwyn» در نظر کاتب شامل آن عناوینی است که در بندهای هفتم و هشتم (برابر با «ه») آمده است؛ آنگاه در پاراگراف بعد (= «و»)، انوار و ایزدان فوق‌الذکر، نیاز و نمازشان را به درگاه آن برترین ایزدان بیان کرده سجده می‌نمایند. در هر حال، دیدگاه و تقسیم‌بندی برخی محققان چنان است که فاعل $pdr'zynd$ را باید مستقیماً $'ymyn pydr'n$ دانست و «hrwyn» را قید جمله در نظر گرفت، اما از نگاه کاتب یا روایتگر متن، این صورت صرفی فعل (سوم شخص جمع) است که فاعل و مرجع آن را (hrwyn برابر با: هر مزدبغ، استومن ایزد ... پدران ... و شهران) معین می‌کند.^{۱۳}

۵. نتیجه گیری

علت تقسیم‌بندی‌های متفاوت نزد محققان، چه آنانی که متن اصلی را دیده‌اند و چه آنانی که تصحیح آندرناس و هنینگ را مد نظر داشته و یا خود تغییراتی در آن داده‌اند، احتمالاً آن بوده که هریک از ایشان به نحوی می‌خواستند مسأله ماسیه را در ابتدای بند دوم ببینند. آنگاه تقسیم‌بندی متن را به نحوی تنظیم نموده که نظر وی را تأیید کند. اگر تغییر در پاراگراف‌های کاتب متن فرضاً لازم و بر اساس تصحیح انتقادی می‌بود، آنگاه تقسیم‌بندی محققان یا به یک شکل واحد انجام می‌شد و یا علت اختلاف با ذکر دلایل عنوان می‌گردید. حال که تقسیم‌بندی محققان هریک با دیگری متفاوت است و دلایل و مستندات برای وجه تمایز موجود ارائه نمی‌گردد، معقول‌ترین تقسیم‌بندی را باید از آن کاتب متن دانست. در صورتی که محقق یا مصحح تغییری در کار کاتب متن اعمال کند، خصوصاً اگر این تغییرات صوری در بار معنایی متن و بر تحلیل و ترجمه محقق تأثیر مستقیم داشته باشد، لازم است تا با ذکر مستندات خود، دلایل اعمال تغییر در متن اصلی را یک‌به‌یک توضیح دهد. آندرناس و هنینگ، ترجمه خود را با تردید ارائه کرده و استدلال خود را - که مبتنی بر وجود دو نیروی روشنی معرفه فعال و منفعل است - بر اساس تصحیح تأثیرگذار خود بیان کرده‌اند، اما محققان بعدی چندان توجهی به تصحیح ایشان نداشته‌اند و هریک مستقلاً تصحیحاتی در متن اعمال کرده، آنگاه همان ترجمه مورد تردید را اصل قرار داده‌اند و ترجمه خود را بر مبنای آن ارائه کرده‌اند. حال چون محققان بعدی ترجمه آندرناس و هنینگ را اصل قرار داده‌اند، پس باید تفسیر نیروی فعال و منفعل را هم می‌پذیرفتند؛ زیرا این ترجمه زمانی می‌تواند ارائه شود که پژوهشگر مسأله «دو نیروی روشنی» را فرض قرار داده باشد. با آنکه مسأله معاد در کیش مانی به روشنی معادشناسی زردشتی و مسیحی نیست، اما لاقلاً در خصوص مطالب مندرج در قطعه ac شواهد متعددی داریم. اگرچه اثبات وجود دو نیروی روشنی منفعل و فعال نیازمند توضیحات دقیق و مباحث معادشناسی نیست، اما دست کم می‌بایست در نوشته‌های مانویان از چین تا مصر اشاراتی در این خصوص یافت می‌شد.

ترجمه قطعه ac (M2 II) بر اساس تقسیم‌بندی موضوعی کاتب متن:

[مانی] نماز و نیاز همه شهرها را تعلیم می‌دهد

الف. و بغان رزمجو، شهرها (= اقلیم‌های نور) و هم‌گوهرانشان را که در زمین بزرگ فراخواندند و مستقر نمودند، باز با کلمهٔ خلاقه به بهشت نو آنچنان برند و هدایت کنند و آنجا نشانند که چادرنشینان؛ که با چادرها و ستوران و اموالشان، از جایی بربنند و به جایی برگشایند.

ب. اما آن نیروی روشنی که با تاریکی چنان آمیخته گردد که دیگر از آن جدا نشود، پس آن را (= تاریکی) هم‌نژاد نیست؛ زیرا از آغاز می‌دانست که مرا خلقت سبب چیست. و بدین روی هم‌نژادش (= تاریکی) خوانده نشد. و نیز آن پنج روشنی اندر نبرد [آنجا] به هر مزدبغ لابه کردند که ما را رها مکنی در اندام تاریکی! بلکه ما را نیرو و یاور بفرست. و هر مزدبغ بدیشان وعده داد که شما را در میان نیروهای ظلمت رها نخواهم کرد. پس نه آن [نیرو] نیرویی بود که بدانند (تشخیص دهد) که به واسطهٔ اختلاط نخستین با ظلمت، گزند و گرانی چنان سخت به من رسد که از ظلمت جدایی و رهایی نتوانم؛ بلکه آن [نیرو] نیروی روشنی بود که می‌دانست که مرا اختلاط آن‌سان بود که با یاری هر مزدبغ و برادران تطهیر و نجات توانم.

ج. و نه از آن روی لابه کردند که اگر لابه نمی‌کردند پس هر مزدبغ ایشان را یاری نمی‌کرد؛ بلکه به واسطهٔ آن لابه، و عهد و وعدهٔ هر مزدبغ چنان زورشان افزون گشت که جنگاوران؛ که با فریاد شور (تهییج) و دل‌دهی یاران، زورشان افزون گردد.

د. و بغان برای آن خردک‌نور، که با تاریکی مخلوط شد و جدایی نتواند، اندوهگین نباشند؛ زیرا آنان را خود اندوه نیست، بلکه با رامش و شادی‌ای که در ذاتشان است، بدان مسرورند، و بدان روی که اهریمن را همراه با خیل دشمنان سرکوب کردند و بستند. از این رو، به مدت کوتاهی جامهٔ شادی از درون پوشیدند و از برون با سیمای مسلح رزمگاهی نمایان شدند. و سپس، آنگاه که او را اندر بند فراموشی بندند و خود از فراز حکمرانی کنند، آنگاه مسرورند، شادی کنند و به وجد آیند؛ زیرا ایشان را دیگر [هرگز] گزند رساننده‌ای نیست.

ه. و هنگامی که تمامی جنگاوران به مدت کمی در بهشت نو آسودند، و نیز آن مقدار اندک از زمین روشنی و کوه‌ها، که از آن برای ساختن بهشت نو مصالح گرفته شده بود، به پیمان خویش آمد (زمان آن فرا رسید)، و واپسین ایزد هم با نیرومندترین قامت ایستاد، و بغان رزمگاهی با پنج روشنی از جراحی بهبود یافتند، آنگاه برخیزند همهٔ گوهران، فرشتگان و بغان رزمجو، و ایستند به نماز و نیاز [به درگاه] شهریار بهشت: نخست، هر مزدبغ با

واپسین ایزد، مادر ارداوان، دوست روشنان^۴، نریسه ایزد، بام ایزد، روح زنده، عیسی زنده، دوشیزه روشنی و بهمن بزرگ، این پدران روشنی همراه با بغان، فرشتگان و شهرهاشان. همگی کاملاً با یک اندیشه، با یک تسبیح، با یک کلام، با یک سخن و با یک نیاز. و. برفرازند بانگشان را به نماز و نیاز به [درگاه] آن گوهر عظیم، سروشاو، ازلی، خداوند راست‌کردار، برترین ایزدان. و گویند که تو تویی پدر روشنی! بوده ازلی از جاودان و شهریاری تو را شکست نیست. و آن بزهکار هم که گستاخی نمود و ستیز کرد با عظمت تو، پس گرفته و بسته شد در دخمه ستبر، که دیگر [هرگز] نتواند از آن بیرون شدن. و زمین را نیز که آرام دشمنان [بود]، پس نگوئسار کردیم و بیاکندیم و بنیاد روشنی بهشت نور را از فراز ساختیم. و دیگر [هرگز] تو را دشمنان و انبازی نیست؛ بلکه پیروز جاودان خود تو [یی]. اکنون بیا و رحمت کن بر ما، بنما پیکر زیبایت را، زیباترین همه چهره‌ها را، به ما که آرزومندیم که روی بگردانیم (بازگردیم) بدان، شاد و مسرور شویم، بدان‌روی که از دیرزمان آرزومند آنیم.

پی‌نوشت‌ها

۱. بر اساس تقسیم‌بندی موضوعی بویس؛ نک: Boyce, 1975: 84.
۲. اشاره‌ای هم به بندهای بعدی خواهیم داشت، اما موضوع اصلی مورد بحث تا انتهای بند ششم است.
۳. منظور ما بندهایی است که از این قطعه به جا مانده؛ مسلماً قبل و بعد نیز بخش‌هایی بوده و نشانه‌هایی هم از آن باقی مانده است؛ با علم بدان، در اینجا برای سهولت کار، شماره‌ها را از «الف» آغاز می‌کنیم؛ لازم به ذکر است که کاتب برای پاراگراف‌ها شماره‌ای تعیین نکرده است.
۴. آنان معتقد بودند که بخش کوچکی از نور برای همیشه در ظلمت گرفتار خواهد ماند. نیز، رک: شماره ۴-۲.
۵. در پاراگراف «ب» به «نیروهای تاریکی» هم اشاره شده است، اما توضیح آندرناس و هنینگ در خصوص نیروی روشنی است.
۶. ... که ایشان را (= نیوشایان و دوستان، برادران و خواهران و ...) به بغ، روشنی، زور و حکمت باور باشد. این چهار، از اصول دین مانوی‌اند.
۷. مرجع ضمیر باید طبق تفسیر وی Z'WT «نیرو» باشد. دیگر محققان نیز به همین نحو مرجع ضمیر را rwsn دانسته‌اند.

۸. نیز نک: Durkin-Meisterernst, 2014: 210 و مثال‌های آن. شروو نیز که خود تصریح کرده: «کاربرد ضمائر متصل، در حالت غیر فاعلی است، نه فاعلی» (Skjærvø, 2009: 208)، در یک جزوه اینترنتی، همین ضمیر قطعه ac را در نقش فاعلی (در اینجا نایب فاعل) ترجمه کرده است. او این جزوه را فقط برای آشنایی علاقه‌مندان منتشر کرده و تصریح نموده که این جزوه، جنبه آموزشی دارد؛ به همین دلیل از ذکر آن منبع خودداری شد.

9. http://turfan.bbaw.de/dta/m/images/m0002_seite2.jpg

۱۰. مانند آنکه بگوییم در «من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم»، دو قسم رند داریم: رندان عابد که ترک (زهد) کرده‌اند؛ رندانی که ترک نکرده‌اند.

۱۱. تقی‌زاده قدرت انفعالی را همان روح می‌داند که «در نباتات و ... ممزوج گشته و در گوشت حیوانات و مردم، خاموش و مکمون گردیده است». اما می‌دانیم که بر اساس اصول دین مانی، این روح یا انوار، خلاص خواهند شد؛ در نتیجه، این تفسیر با موضوع عدم خلاص نیروی انفعالی در تفسیر آندرناس و هنینگ تناقض دارد.

12. http://turfan.bbaw.de/dta/m/images/m0002_seite1.jpg

۱۳. در صورت ارائه تمامی شواهد، توضیحات این بخش از مقاله حاضر بسیار مفصل می‌شد. مختصر آنکه: در تقسیمات آندرناس و هنینگ این دو پاراگراف کاتب در حکم چهار پاراگراف تلقی گردیده و بر اساس همان تلقی، ترجمه شده است. ایشان ترجمه عبارتی را که با 'ymyn pydr'n آغاز می‌شود، مستقل در نظر گرفته‌اند. اما همچون کاتب، عبارتی را که با فعل pdr'zynd شروع می‌شود، آغاز پاراگراف بعدی دانسته‌اند. بر اساس نوع تقسیمات بویس، می‌توان گفت که وی این دو تلقی را نپذیرفته است.

۱۴. یا «محبوب روشن»؛ نک: Jackson, 1932: 273. جکسون معتقد است که دوست روشنان، همان نریسه ایزد است (Jackson, 1932 277-283)؛ اما در اینجا روایتگر متن، ترتیبی را رعایت کرده است: مادر زندگی، دوست روشنان و نریسه ایزد را پشت سر هم آورده، سپس ایزدان زیرمجموعه ایشان را ذکر کرده است. مسأله تقدم هر مزدبغ و استومن ایزد که به ترتیب زیرمجموعه مادر زندگی و نریسه ایزد هستند، برای اینجانب مبهم است. زوندردمان در توضیح ایزدان مانوی هیچ اشاره‌ای به پیوند دوست روشنان و نریسه ایزد نکرده است (Sundermann, 2002).

کتاب‌نامه

ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۹). مانی به روایت ابن ندیم، تهران: طهوری.

بازنگری قطعهٔ ac (M2 II) ۷۳

ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۳). *دین‌ها و کیش‌های ایرانی در دوران باستان به روایت شهرستانی*، تهران: هیرمند.

بهار، مهرداد و اسماعیل‌پور، ابوالقاسم (۱۳۹۴). *ادبیات مانوی*، تهران: کارنامه.

تقی‌زاده، سید حسن (۱۳۸۳). *مانی‌شناسی*، به کوشش ایرج افشار، تهران: توس.

رضایی باغبیدی، حسن (۱۳۸۸). *راهنمای زبان پارسی، ج. ۲*، تهران: ققنوس.

Andreas, F.C. and Henning, W.B. (1934). "Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch-Turkestan", III, *SPAW* 1934, pp. 846-912.

Asmussen, J.P. (1975). *Manichaean Literature*, New York: Scholars' Facsimiles & Reprints.

Boyce, M. (1954). *The Manichaean Hymn-Cycles in Parthian*, London: Oxford University Press.

Boyce, M. (1975). *A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian*, Téhéran-Liège: Bibliothèque Pahlavi 1975 (Acta Iranica 9).

Boyce, M. (1977). *A Word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Téhéran-Liège: Bibliothèque Pahlavi 1977 (Acta Iranica 9a).

Brunner, Ch.J. (1977). *A Syntax of Western Middle Iranian*, New York: Caravan Books.

Colditz, I. (2009). "Manichaean Time-Management: Laymen between Religious and Duties", *New Light on Manichaeism*, BeDuhn, J.D. (ed.), Leiden-Boston: Brill, pp. 73-99.

Durkin-Meisterernst, D. (2004), *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Turnhout: Brepols Publishers.

Durkin-Meisterernst, D. (2014). *Grammatik des Westmitteliranischen (Parthisch und Mittelpersisch)*, Wien: Österreichische Akademie der Wissenschaften.

Gardner, I. (1995). *The Kephalaia of the Teacher*, Leiden, New York, Köln: Brill.

Jackson, A.V.W. (1932). *Researches in Manichaeism*, New York: Columbia University Press.

Klimkeit, H.J. (1993). *Gnosis on the Silk Road: Gnostic Texts from Central Asia*, San Francisco: Harper.

Skjærvø, P.O. (2009). "Middle West Iranian", *The Iranian Languages*, G. Windfuhr (ed.), London and New York: Routledge, pp. 196-278.

Sundermann, W. (1973). *Mittelpersische und Partische Kosmogonische und Parabeltexte der Manichäer*, Berlin: Akademie-verlag.

Sundermann, W. (1998). "Manichaean Eschatology", (Last Updated: January 19, 2012), <http://www.iranicaonline.org/articles/eschatology-ii>

Sundermann, W. (2002). "The Manichean Pantheon", (Last Updated: July 20, 2002), <http://www.iranicaonline.org/articles/manicheism-ii-the-manichean-pantheon>